

## عراقی: پیشتاز خیزش قهرآمیز...

حجت الاسلام والمسلمین سید حمید روحانی



در حوزه، دانشگاه، کارخانه، بازار و در هر کوی و برزن، از او سخن می‌گفتند و شهامت، جسارت و از خودگذشتگی او را می‌ستودند.

سخنران انقلابی و کوبنده عراقی و دیگر یاران او در بازجویی و در دادگاه نظامی، دهن به دهن می‌گشت و موج می‌آفرید و ملت ایران را بیشتر شیفته و فریفته او می‌کرد و معنویت و عبادت در کنار شهامت و از خودگذشتگی او درس آموز جوانان شد. مردم می‌شنیدند که بخارانی در زندان «دائم‌الوضو» است، به سحرخیزی و شب‌زنده‌داری اهمیت می‌دهد و به امام عشق می‌ورزد و برای شهادت و پیوستن به کاروان شهدای اسلام، لحظه‌شماری می‌کند. این گزارش‌ها در توده‌ها دگرگونی پدید می‌آورد و بیم مرگ را از دل‌ها می‌برد.

آنگاه که این خیر به بیرون دادگاه رسید که عراقی و یاران او به محض شنیدن حکم اعدام خود از سوی دادگاه فرامی‌بسی شهادت، پیشانی به خاک ساییدند و سجده شکر به جا آوردند و انسان که به اعدام محکوم نشده بودند سخت ناراحت و اندوهگین بودند و چشمانی اشکبار داشتند، موجی از غرور، بالندگی، شیفتگی و شگفتی همراه با ستایش نسبت به آنان، در میان بسیاری از مردم ایران پدید آمد و به توده‌ها درس

به‌خوبی می‌دانستند که جای مهره‌های از میان رفته را مهره‌های دژخیم‌تری می‌گیرند و دار و دسته خود فروخته‌تری جای آنان را پر می‌کنند، از این رو اعدام انقلابی منصور و طرح از میان بردن دیگر چهره‌های رژیم شاه از سوی این گروه، جنبه تاکتیکی داشت نه استراتژیک. گروه عراقی با دست زدن به اعدام انقلابی منصور، این انگیزه‌ها را دنبال می‌کردند:

۱- ضربه‌پذیری و ناتوانی رژیم شاه را در برابر نیروهای مبارز و مردمی آشکار کنند.  
۲- فریادی در سکوت سر دهند و خفقان و دیکتاتوری حاکم را در هم بشکنند.

۳- رژیم شاه را از تاخت و تاز بی‌حد و مرز به اسلام و علما باز دارند و از «اسلام‌زدایی» برحذر دارند.

۴- به جوانان مسلمان به‌طور عینی نشان دهند که برای پدید آمدن حرکت‌های قهرآمیز، گرایش به «مارکسیسم» و یا پذیرش آن به عنوان «علم مبارزه» ضرورت ندارد.

۵- در دل عناصر سرخورده و افسرده‌ای که بر این یاور بودند که راه هرگونه مبارزه با رژیم شاه به بن‌بست رسیده است، امید پدید آورند و آنان را از هرگونه کرنش، سازش، تسلیم و بی‌تفاوتی باز دارند. (۱)

۶- ناقوس شکست دکترین «جان‌کندی» (رئیس جمهور سابق آمریکا) در ایران را به صدا درآوردند.

۷- به خوش‌خیالی و غرور رژیم شاه درباره ایران که آن را «جزیره ثبات» برای جهان‌خواران می‌پنداشت، پایان دهند.

۸- قلب‌های جراحت‌بار امت قهرمان‌پرور ایران را که در سوگ شهدای خود و تبعید امام، ماتم زده بودند، آرامش ببخشند.

در اعلامیه دستنویسی که دستنویس‌شده محمد بخارایی، رضا هرنندی و مرتضی نیک‌نژاد پای آن گذاشته شده است می‌خوانیم:

ایران - تهران

محرك و هدف ما در شروع مبارزات این است:

۱- باید با تمام قوا هر استعمارگری را به خارج از مرز ایران بیرون راند.

۲- باید حکومت فردی شاه - عامل مغفور استعمارگران - محو گردد.

۳- این هیئت کثیف حاکمه است که ننگ استعمار را به ملت مسلمان ایران تحمیل نموده است، نه آنکه ملت خود پذیرفته باشد.

۴- پدید آمدن حکومتی مستقل و ملی بر پایه‌های عدالت اجتماعی اسلام.

۵- برای ایجاد یک حکومت ملی و اسلامی تا مرز خون به پیش.

۶- این دستگاه ضد ملی و ضد اسلامی را به رسمیت نمی‌شناسیم و به آنان هیچ‌گونه محاکمه‌ای پس نخواهیم داد و نشر هر خبری به عنوان محاکمه ما کذب محض است و این حقایقی است که بر ملت ایران و جهانیان عرضه داشتیم.

رضا هرنندی، مرتضی نیک‌نژاد، محمد بخارایی در پی خیزش قهرآمیز این گروه و اعدام انقلابی حسن‌علی منصور، اندیشه مبارزه مسلحانه در میان مردم مسلمان ایران بیشتر جای باز کرد. محمد بخارایی به عنوان قهرمانی فداکار، مورد احترام نسل جوان مسلمان قرار گرفت. جوانان ایرانی

قیام خونین ۱۵ خرداد ۴۲ «نقطه عطفی» در جنبش ضد دیکتاتوری و ضد استعماری ملت ایران بود. در این روز خونبار، رژیم شاه در برابر یک سلسله انتقادات، پند و اندرزهای امام و دیگر عالمان وارسته، به خشن‌ترین و وحشیانه‌ترین سرکوبگری‌ها دست زد. در نیمه شب ۱۵ خرداد، امام را همراه با شماری از عالمان، روحانیان و سخنوران بازداشت کرد و به زندان گسیل داشت و در بامداد آن روز، امت مظلوم و خداجوی ایران را که خواستار رهایی رهبر خویش بودند، به خاک و خون کشید و از کشته‌ها پشته ساخت.

کشتار ۱۵ خرداد ۴۲ و انباشتن زندان‌ها و تبعیدگاه‌ها از انسان‌های به پا خاسته و به دنبال آن برپایی دادگاه‌های نظامی فرمایشی و اعدام چند تن از آزادگانی که برای پشتیبانی از امام زندانی خود، به پا خاسته بودند، به ملت قهرمان‌پرور ایران به‌طور عینی نشان داد که مبارزه پارلمانتاریستی و مسالمت‌آمیز به بن‌بست رسیده است و با رژیم تا دندان مسلح شاه تنها با زبان زور می‌توان سخن گفت؛ از این رو در پی قیام خونین ۱۵ خرداد ۴۲ اندیشه خیزش قهرآمیز و مسلحانه در دل‌ها جوانه زد و راه «سربداران»، قهرمانان «تنگستان»، میرزا کوچک‌خان، نواب صفوی و در حقیقت مکتب عاشورا، رهروان نوینی یافت و این از نخستین دستاوردهای قیام ۱۵ خرداد و نهضت امام بود.

دیری نیپاید که مردان عابد و عارفی چون صادق امانی همراه با مهدی عراقی به صحنه پیکار قهرآمیز گام گذاشتند و جوانان مسلمان و پاکبخته‌ای چون محمد بخارایی، مرتضی نیک‌نژاد و رضا هرنندی را به ایثارگری و حماسه‌آفرینی وا داشتند و در دل شب یلدا و سیاه دوران ستم‌شاهی، نور پاشیدند و فریادی در سکوت سر دادند و روزنه‌ای به سوی نور و سپیده گشودند.

هنوز خون شهدای ۱۵ خرداد ۴۲ از چنگال کاخ‌نشینان و خودکامگان می‌چکید و رژیم شاه از باده پیروزی و چیرگی بر امام و امت سرمست بود که بیکباره صدای گلوله در میدان بهارستان طنین افکند و به زندگی حسن‌علی منصور پایان داد. اعدام انقلابی منصور در روز اول بهمن ۱۳۴۳، نخستین خیزش قهرآمیز پس از حرکت مسلحانه فدائیان اسلام بود که تنها یک سال و هفت ماه و اندی پس از گذشت کشتار ۱۵ خرداد روی داد و لرزه بر اندام رژیم شاه افکند. اعدام انقلابی منصور به دست گروه شهید مهدی عراقی انجام گرفت که شاخه نظامی هیئت مؤتلفه اسلامی به شمار می‌رفت.

بی‌تردید گروه عراقی با دست زدن به خیزش قهرآمیز بر آن بودند راه پیشرفت و گسترش فرهنگ و سیاست غرب، به‌ویژه آمریکا را در ایران ببندند و با شکار مهره‌های دست‌نشانده و سرسپرده استکبار جهانی، زمینه برپایی حکومت اسلامی را فراهم سازند و اندیشه امام را به بار نشانند.

گروه عراقی با از میان بردن برخی از مهره‌های رژیم شاه، نمی‌خواستند و نمی‌توانستند به هدف‌های بالا دست یابند و

**سخنران انقلابی و کوبنده عراقی و دیگر یاران او در بازجویی و در دادگاه نظامی، دهن به دهن می‌گشت و موج می‌آفرید و ملت ایران را بیشتر شیفته و فریفته او می‌کرد و معنویت و عبادت در کنار شهامت و از خودگذشتگی او درس آموز جوانان شد. این گزارش‌ها در توده‌ها دگرگونی پدید می‌آورد و بیم مرگ را از دل‌ها می‌برد.**

زندگی، اسلام‌خواهی و مبارزه داد، از این رو بسیاری از جوانان مسلمان و دلسوز بر آن شدند که راه بخارایی را دنبال کنند و با دست بردن به اسلحه، لرزه بر پایه‌های کاخ پادشاهی افکنند و زمینه اوج و گسترده‌ی مبارزه مسلحانه و واژگونی رژیم شاهی را در ایران فراهم کنند.

۱- ملی‌گراها و سردمداران جبهه ملی با دست‌آویز کشتار خونین ۱۵ خرداد ۴۲ اینگونه وانمود کردند که چون ابرقدرت‌های غرب و شرق پیرامون ایران با یکدیگر به «توافق» رسیده‌اند، بنابراین هرگونه حرکتی در زیر چرخ «انقلاب سفید» شاه خرد می‌شود، از این رو بیکباره از صحنه کنار رفتند و از هرگونه فعالیت سیاسی خودداری کردند. می‌توان گفت این روش ملی‌گراها تاکتیکی برای ضربه زدن به نهضت نوپای اسلامی و گامی در همیاری با رژیم شاه در برابر عالمان و روحانیان مبارز به شمار می‌رفت و چه بسا قشری از جوانان وابسته به ملی‌گراها و روشنفکر مآب‌ها را به نومیدی و تسلیم در برابر زورمداران و جهان‌خواران می‌کشاند. ■